

دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه
سال ۷، شماره ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۹۸

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری

ابراهیم ظاهری عبدهوند^۱* روح‌الله کریمی نورالدینوند^۲

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۸)

چکیده

تصویر و توصیف سیمای معشوق، از مهم‌ترین موضوع‌های مطرح شده در شعر فارسی و شعر عامیانه است. تصاویر و توصیفات، هم به ترسیم عینی پیکر معشوق کمک می‌کنند و هم نگرش شاعر و نگرش کلی جامعه و فرهنگی را که شاعر در آن زیسته است، نشان می‌دهند. هدف از این پژوهش، بررسی تصاویر و توصیفات پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و مقایسه آن با تصویر معشوق در شعر فارسی است تا نشان داده شود در اشعار عامیانه بختیاری، از چه عناصری برای توصیف پیکر معشوق استفاده و چه صفت‌هایی برجسته شده است و تفاوت و تشابهات با شعر فارسی در این زمینه در چیست. نتایج پژوهش نشان می‌دهد در اشعار عامیانه بختیاری، تصاویر بیشتر از نوع تشییه (حسی به حسی، مفرد به مفرد و مفصل) و مشبه‌ها اسم نوع و اسم خاص هستند. سرایندگان از آن‌جا که بیشتر در پی ملموس و مجسم کردن پیکر معشوق‌اند، از این نوع تشییهات استفاده کرده‌اند که در آن‌ها مدلول به مصداق نزدیک‌تر می‌شود. زندگی بختیاری‌ها مبنی بر کوچ-نشینی و در مرتبهٔ بعد، کشاورزی است و برای انجام این امور، به آسمان و صور فلکی توجه بسیار می‌شود، لذا برای تصویرسازی نیز بیشتر از این عناصر استفاده شده و بدین سبب، رنگ اقلیمی تصاویر بسیار پرنگ است. در مقایسه با شعر فارسی نیز تفاوت‌ها و تشابهاتی دیده می‌شود که تشابهات بیشتر در زمینهٔ توصیفات و تفاوت‌ها در زمینهٔ تصویرسازی هاست.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول)

* zaheri@sku.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران.

واژه‌های کلیدی: تصویرسازی، توصیف، پیکر معشوق، شعر عامیانه بختیاری، شعر فارسی.

۱. مقدمه

در شعر، اندیشه‌ها و مسائل مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و عام انسانی مطرح می‌شود. شاعران نیز می‌کوشند با زبان تخیل، این اندیشه‌ها را هم زیبا مطرح سازند و هم آن‌ها را قابل فهم کنند. بر این اساس، گفته شده است صورخیال در شعر، کارکردهای مهمی مانند توضیح، تأکید، شرح معنا، آرایش و تزیین سخن دارد (فتوحی، ۱۳۸۶: ۸۹). البته باید گفت صور خیال، ضمن کمک به تبیین جهان‌بینی شاعر، نگرش وی را نیز نشان می‌دهد، به خصوص وجه شباهت و جامع‌ها که جهان‌بینی شاعران و تغییر نگرش‌های آنان را ترسیم می‌کنند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۹۴).

عشق و توصیف سیمای معشوق، از مهم‌ترین مضامینی است که شاعران کوشیده‌اند با استفاده از صور خیال، نگرش‌های خود را درباره آن بیان و در ضمن، سیمای مطلوب معشوق را ترسیم کنند؛ چنان‌که در شعر فارسی، شاعران قد را به سرو؛ گیسو را به شب، مشک، کمند، چوگان و سنبل؛ رخسار را به ماه تمام، آفتاب، بهشت و بهار؛ رنگ گونه‌ها را به گل، لاله و دانه‌های انار؛ ابرو را به کمان، هلال و طاق؛ چشم را به بادام، نرگس و چشم آهو؛ مژه را به تیر، خنجر و ناوک؛ بینی را به قلم و تیغ؛ دهان را به غنچه و پسته؛ لب را به لعل، یاقوت، عقیق، قند و شکر؛ زنخدان را به چاه، گوی، ترنج و نارنج؛ کمر باریک را به زنبور و مور؛ ران را به ران هیون؛ ساعد و ساق را به عاج و بلور؛ انگشتان را به فندق؛ ناخن را به برف و رنگ سفید تن را به سیم، سمن و برف تشبیه کرده‌اند (حالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۷۱۴-۷۱۳).

جز در ادب رسمی، در ادبیات و به خصوص شعر عامیانه نیز به این موضوع توجه شده است و شاعران با کمک صور خیال و توصیف، تصویر معشوق مطلوب را نشان داده‌اند که با بررسی اشعار عامیانه، می‌توان به نوع نگرش به این موضوع، در دیگر خردۀ فرهنگ‌های ایرانی پی برد. بر این اساس، هدف در این پژوهش نیز بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و مقایسه آن با تصاویر معشوق در اشعار فارسی است و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که در

اشعار عامیانه بختیاری، برای تصویرسازی از پیکر معشوق، از چه عناصری استفاده شده است، سیمای مطلوب معشوق در این اشعار چگونه است و وجوده تمایز و تشابه آنها با اشعار فارسی در چیست؟

برای جمع‌آوری اشعار، هم از روش کتابخانه‌ای و هم تحقیق میدانی، و برای تحلیل اشعار نیز از روش استنادی با هدف توصیف و تحلیل استفاده شده است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ ویژگی‌های مطلوب معشوق و تصاویر و توصیفات مربوط به آن در شعر فارسی، تاکنون پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است؛ چنان‌که شفیعی کدکنی (۱۳۸۹: ۳۰۴) در کتاب صور خیال در شعر فارسی و در بخش تأثیر عنصر ترک و زندگی سپاهی در صور خیال گویندگان، به بررسی تأثیر سپاهی‌گری بر تصاویر غنایی پرداخته است. تقی پورنامداریان (۱۳۸۴: ۷۲) در کتاب در سایهٔ آفتاد، صفت‌های مطلوب معشوق را در تغزل‌های سبک خراسانی بررسی کرده است. راوندی (۱۳۵۹: ۸۶۴) نیز در کتاب تاریخ اجتماعی ایران ضمن طرح مسائل مختلف دربارهٔ زنان، خصوصیات جسمانی زنان و زیبایی‌های آنان را در آثاری همچون شاهنامه، شعر سنایی و کسایی بررسی کرده است. خالقی مطلق (۱۳۷۵) در مقاله‌های «زیبایی کمال مطلوب زن در فرهنگ ایران و تن کامه‌سرایی در ادب فارسی» تصاویر و توصیفات مربوط به معشوق را در شعر فارسی تحلیل کرده است. حمیدیان و آقابابایی (۱۳۸۷) نیز در مقاله «بررسی نشانه‌های نامتعارف زیبایی در ادب فارسی» به صفت‌های نامتعارفی که در ادب فارسی برای معشوق آمده است، توجه کرده‌اند. آقابابایی در مقاله «نشانه‌های زیبایی پیکرین در ادب پارسی» (۱۳۹۰)، تغییرات نگرش به پیکر معشوق را در دوره‌های مختلف نشان داده است. غلامی و رضایی در مقاله «مشبه‌ها و تصاویر چهرهٔ معشوق در شعر شاعران زن معاصر» (۱۳۹۲)، به بررسی نوع تصاویری که در شعر شاعران زن معاصر برای معشوق به کار رفته است، پرداخته‌اند. دربارهٔ سیمای معشوق در ادب عامه نیز می‌توان به مقاله «بررسی استعاره‌های عشق و معشوق در دویتی‌های عامیانه منطقهٔ خراسان بر بنیاد نظریهٔ استعارهٔ شناختی» اشاره کرد. در این مقاله نویسنده‌گان به این نتیجهٔ رسیده‌اند که

«بررسی زنجیره استعاره‌های عشق و مصاديق آن‌ها در دویتی‌های خراسانی، تأثیر فضای کویری، فرهنگ کشاورزی و دامداری، عناصر طبیعت منطقه خراسان و نیز جلوه‌های فرهنگ بومی و باورهای عامیانه و مذهبی این منطقه را به روشنی آشکار می‌کند» (قوام و اسپرغم، ۱۳۹۴: ۲۳). بنابراین، می‌توان گفت تاکنون هیچ پژوهشی در زمینه بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به سیمای معشوق در اشعار عامیانه بختیاری انجام نشده است.

۳. تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری

از مهم‌ترین مضامین در اشعار عامیانه بختیاری، موضوع عشق و حالات، رفتار و ویژگی‌های مختلف معشوق است. در این اشعار هم از عاشق و معشوق‌های واقعی سخن گفته شده است؛ مانند داستان عشق عبدالمحمد للری و خدابس و هم از معشوق‌های خیالی. از جمله اشعاری که در آن‌ها سیمای معشوق ترسیم شده است، می‌توان به ترانه «بلال: *balāl*» اشاره کرد که موضوع تمام ایات آن، وصف عاشق، معشوق و مسائل پیش‌آمده بین آنان است. «یکی از انواع ترانه‌های عاشقانه بختیاری است. این شعر نماینده احساس، عاطفه پاک، عشق زمینی و روابط عاشق و معشوق به صورت آشکار یا پنهان است. داشتن معشوقه و دوستی که همدم و یار تنهایی انسان باشد، در این شعر موج می‌زند» (قبیری، ۱۳۹۱: ۱۵۶). در اشعار بزرگ‌گری (بورو: *baverū*) نیز مضمون اصلی اشعار، عشق است. عشق مطرح در این ترانه، کاملاً زمینی است؛ عشق بین بزرگ و معشوق که عشقی دوسویه است (صرفی و ظاهری، ۱۳۸۸: ۱۷۱). در اشعار مربوط به عروسی (آهای گل: *āhaygol*) نیز بسیاری از اشعار در توصیف عروس در جایگاه معشوق هستند. همچین در دیگر اشعار مانند صیادی، سخن از سیمای معشوق است که در این پژوهش، بر اساس این اشعار، به بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به سیمای معشوق در فرهنگ بختیاری پرداخته می‌شود. گفتنی است در شعر فارسی، بیشتر توصیف‌ها از معشوق «توصیف زیبایی اعضای سر اوست؛ همچون گیسو، چشم ابرو، مژه، بینی، لب، دندان، زنخ، گونه و خال و خیلی کلی توصیف سر و اندام و موی میان و بهندرت نارپستان» (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۳۸). در اشعار عامه بختیاری، علاوه بر اینکه میان و اندام معشوق به صورت جزئی توصیف و به اضافی مانند مو، چشم،

ابرو، بینی، لب و دندان پرداخته می‌شود، در تصاویر مختلفی به توصیف دیگر اندام مانند ناف و پای معشوق نیز پرداخته شده است که در ادامه، تصاویر و توصیفات آن‌ها بررسی می‌شوند:

۱-۳. تصاویر و صفت‌های مو (می: mi)

در ادب فارسی، زلف از مهم‌ترین ارکان زیبایی معشوق است و مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارت‌اند از: بلند، سیاه، پرچین و شکن، براق، دراز و پرپشت (جهانمرد و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۳-۱۰۶). در شعر معاصر فارسی، به خصوص در شعر زنان، زلف و موی معشوق به عناصری همچون کمند، چوگان، کژدم، ابریشم، اطلس، دیبا، مشک، عبیر، عنبر، سوسن، سنبل، پیچک و گل گندم تشییه شده است (غلامی و رضایی، ۱۳۹۲: ۳۶۱). در شعر عامیانه بختیاری، سرایندگان اشعار، معمولاً زیباترین عناصر برگرفته از محیط زندگی ایلی و کوچ‌نشینی را برای ساختن تشییهات و بیان زیبایی موی معشوق انتخاب کرده‌اند که تحلیل این تشییهات و وجه‌شباه، از جنبه زیبایی‌شناسی، نشان می‌دهد موی معشوق در فرهنگ بختیاری، از نظر بلند یا کوتاه بودن، باید کوتاه اما طره و موی پشت سر باید بلند باشد؛ از جهت رنگ، بیشتر تمایل به رنگ سیاه و بور است. در قصه‌های رایج در منطقه بختیاری نیز رنگ مطلوب موی معشوق، طلایی و بور است (رضایی و ظاهری، ۱۳۹۲: ۲۵۴). گفتنی است که در ادبیات فارسی نیز علاوه بر رنگ سیاه، به رنگ طلایی و حتی سرخ نیز توجه شده است (حمدیان و آقابابایی، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۷) که بور دانستن مو در فرهنگ بختیاری نیز هم می‌تواند متأثر از رنگ موی زنان در این فرهنگ باشد و هم تحت تأثیر ادب فارسی. از جنبه صاف یا پیچ و تاب داشتن، تمایل به موی مجعد است و به خوشبو بودن مو نیز توجه می‌شود. همچنین موها باید یکی و پریشان باشند. گفتنی است که برای حالت‌ها و قسمت‌های مختلف مو در گویش بختیاری، اسم‌هایی است؛ مانند می: mi (مو)، تُرنه: torne (طره)، زلف، چَک: çak (شانه کردن مو از وسط سر) و پَل: pal (موی بافتۀ پشت سر) که از نظر زیبایی‌شناسی، هر کدام صفت‌های خاص دارند و تشییهات مختلفی برای آن‌ها به کار رفته است؛ چنان‌که مو به چویل تشییه می‌شود از نظر یکی یکی بودن:

چی چویل ماه فرو می تالی تالی چی پانگ شوروی کردیم شکالی^۱

či čavile māferū mi tāli tāli/ či pelange šavravi kerdim šekāli.

زلف (موی جلوی پیشانی) از نظر ریخته بودن روی پیشانی، همچون موی جلوی

سر گوسفند دو سال یا فوق جنگی و از نظر بو و پیچ و تاب داشتن، مانند چویل است:

زلفاس و سر تیاس چی شیشک داشت امسال اوی چی خرم سلطان باخین وردشت

نه زلفا و سر تیاس چی قوچ جنگی بگو مو نیدم جور خس آل وی قشنگی

دو لَوْزَتْ شکری سینَتْ باغِ نانَا^۲ چی چویل ماه فرو زلفت ایخُوره با

zolfās ve sare tiyās či šišake dāšt/ emsāl evay či xoram soltān bāxine vardāšt// na zolfā ve sare tiyās či qūce jangi/ bogo mo naydom jūr xos āl vi qaşangi// či čavile māferū zolfet ixore bā/ do lavūnet šekari sinat bāqe nānā.

از نظر رنگ نیز صفت سیاه را برای زلف به کار می برنند:

بل که بواره بارون به چلوار تَرْكِنَهِ زَلْفِ سِيَاهِ به گَرْدَنِ يَار^۳

bel ke bovāre bārūn be čolvār/ tar kone zolfe siyāh be gardane yār.

بیشوب (۱۳۷۵: ۶۹) در توصیف طره‌های زنان بختیاری به سیاه و بلند بودن آنها

اشاره کرده است: «موهای سیاه بلندشان را به طرز خاصی در دو طرف صورت آرایش

می دهند» و همچنین پریشان بودن از اوصاف موی زن بختیاری است (دیولافو، ۱۳۶۱:

۴۷۱). در اشعار عامیانه نیز طره‌های معشوق مانند یال اسب، بلند، آشفته و سیاه هستند:

وَرَكَشَىٰ تَهَدَه زَنَّگَلْ رُنَّگِنِيَّدَه تُرَنَسْ چَىٰ يَالْ بَدُو دِينْ پَشَّكِنِيَّدَه

چَشَمَاتْ چَىٰ چَشَمْ كَلاَ گَرَمَسِيرِيٰ تُرَنَهَاتْ چَىٰ يَالْ بَدُو سِيَاهِ وَشِيرِيٰ^۴

var kaşı tahde zangele rongenide/ tornas či yāle bedav din piškenide// ĉašmāt

či ĉašme kalā garmesiri/ tornehāt či yāle bedave siyāh o širi.

البته به صورت محدود به رنگ سرخ مو نیز اشاره شده است که این ابیات،

نشان‌دهنده تأثیر زندگی متأثر از غرب در فرهنگ بختیاری است:

لو تنک، نفت نرمیشی، دندون برنجی تشنها مین دلم می سهر کرنجی^۵

lav tonok neft narmiši dendün berenji/ taš nehā mine delom mi sohre kerjenji.

موهای بافتۀ پشت سر (پل) معشوق، از نظر بلندی مانند شمشاد، شاخه رز و یال

اسب، از نظر رنگ بور داشتن مانند رشتن و از نظر خمیده بودن همچون حلقة رکاب

هستند:

خَنَلِهِ وِ كَسْ نَكْنَى مو قَهْرُمْ لَيْبُو
پَهْلَاسْ چَى شُمَشَادْ خَرْسَاسْ دُونَهْ دُونَه
لَچَكِتْ الْمَاسْ نِمَا گَرْزْ رِيالِنْ
وَا هَمَهْ خَوْشْ صُحْوَتِيْ وَا مو كَنَى جَنَّگْ

کَدْ بَارِيكْ، بَالَا بُلْنَدْ، پَهْلَالِ رَزْ رو
دو سْتَكْمْ كِفتْ چَرِى رُنْدِه رِيورَونْ
تو پَهْلَاتْ سَى چُنُونْ مَشَالْ يَالِنْ
پَلَلِتْ بُورْ و بُلْنَدْ چَى رِشْتَنْ رَتَگْ

(آسمند، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

خُورْبُونْ وِ او گُرى كَه مِنْتْ اِي نَشِينْهُ
(شفیانی، ۱۳۹۶: ۱۵۶)

kad bārik bālā bolond pahlā raze rū/ xande ve kas nakoni mo qahrom ibū//
dūstakom kefte çari ronde rivarūne/ pahlās ī šomşād xarsās dūne dūne//
to pahlāt si ēcononen mesāle yālen/ laçaket olmāsnemā gerze riyālen//
palalet būro bolond ī reştane rang/ vā hame xoş sohvati vā mo koni
jang// palalet xalkeye rekāv maynāt tange zine/ xorbūne vū kori ke menet
ineşine.

در توصیف مو و بیشتر اعضای پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، مبنای تخیل شعر بر تشبیه و از نوع تشبیه محسوس به محسوس است که ساده‌ترین نوع تجربه خیال و بازتاب جهان محسوس در ذهن شاعر است: «کلامی که در آن تشبیه حسی به حسی بیشتر باشد، برآمده از ذهنیتی است حسی و نگاهی به پوسته محسوس اشیاء» (فتحی، ۱۳۹۲: ۳۰۶). همچنین این امر، نشان‌دهنده این مسئله است که نوع تصویر در این اشعار، تصویر حسی است. «تصویر حسی، محصول معرفت محاکاتی است. معرفت محاکاتی، مانند یک عکس‌برداری ساده از طبیعت است. در این نوع تصویرگری خیال را مجالی برای تصرف در شیء نیست» (فتحی، ۱۳۸۶: ۹۹). در اشعار عامیانه بختیاری، از آن‌جا که هدف در استفاده از صور خیال، بیشتر مجسم و عینی کردن امر مورد توصیف در ذهن خواننده و شنونده است، بیشتر از تشبیه و نوع حسی به حسی استفاده شده است تا تصاویر و توصیفات برای ذهن مخاطب، مادی، ملموس و شناخته‌شده‌تر و دریافت آن نیز آسان‌تر باشد.

۲-۳. تصاویر و صفت‌های چشم (تیه: tiye)

در ادب فارسی در دوره‌های مختلف، صفت‌هایی مانند خمارآلودگی، سیاهی، درشتی، بزرگی و حتی تنگی برای چشم به کار رفته است. در دوره پیش از اسلام و دوره

اسلامی تا زمانی که هنوز غلامان ترکی مورد توجه نبودند، بیشتر صفت‌های به کار رفته برای چشم، خمارآلود، بزرگ و سیاه است؛ اما بعد از ورود ترکان، صفت‌ها برای چشم تنگ و ترکانه شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۰۴؛ آقابابایی خوزانی، ۱۳۹۰: ۱۳). برای توصیف چشم در اشعار عامیانه بختیاری، بیشتر از تشییه بلیغ و محسوس به محسوس استفاده شده است که مشبه‌به‌های به کار رفته در این زمینه عبارت‌اند از: چشم شنگل (گاو سه سال)، چشم گاو، چشم میش، لامپ، چشم افعی، انگور سیاه، چشم کبک، بادام و ستاره. در فرهنگ بختیاری، شیوه معيشت مبتنی بر زندگی دامداری و سپس کشاورزی است که در انتخاب مشبه‌به‌ها، این دو مسئله، تأثیرگذار بوده و به کارگیری عناصر مربوط به این شیوه زیست، سبب رنگ بومی یافتن تصاویر شده است. همچنین واژه‌های انتخاب شده، بیشتر واژه‌های خاص و اسم نوع هستند که این امر سبب حسی و تصویری‌تر شدن این اشعار شده است. در حقیقت هدف در این اشعار، مجسم کردن سیمای معشوق به‌خصوص چشم‌های او در پیش نظر شنوندگان اشعار است که انتخاب اسم نوع و اسم خاص‌های شناخته شده در فرهنگ بختیاری به عنوان مشبه‌به، به این امر بسیار کمک می‌کند. مهم‌ترین وجه‌شباهای بین چشم معشوق با مشبه‌به‌های ذکر شده نیز به ترتیب بزرگی، خطرناکی، رنگ سیاه، رنگ قهوه‌ای، کشیدگی و درخشندگی است. بنابراین باید گفت که در فرهنگ بختیاری، از نظر حجم و رنگ، چشم معشوق باید بزرگ، سیاه و قهوه‌ای باشد و از جنبه حالت، اندکی کشیدگی چشم مطلوب دانسته می‌شود. گفتنی است که به‌سبب محیط متفاوت، تصاویر انتخاب شده برای توصیف چشم معشوق در اشعار عامیانه بختیاری نسبت به ادب فارسی تغییر کرده است؛ اما از نظر نوع صفت، تغییر چندانی مشاهده نمی‌شود. در توصیف چشم زنان در فرهنگ بختیاری، پژوهشگران به‌خصوص سفرنامه‌نویسان خارجی، به درشتی چشم آنان اشاره کرده‌اند (دامانی، ۱۳۳۵: ۶۹۶) که در اشعار عامیانه نیز بزرگی چشم معشوق از طریق تشبيهاتی مانند تشبيه به چشم شنگل (گاو سه ساله) لامپ، چشم میش و چشم گاو ترسیم شده است:

مو گلدم بوس وُم بِدِه شُل گِرد و رَهَنْ	تیه کال تی شنگلی رو گِرد و رَهَنْ
دوش دِیمِت مِینا و سَرَّ اَمرو گُلُوتی	عزیزِ مِینِ دِلْم تیا گُلُوبی

آرایخوی دوست خو گری بل آصلمند بو
تی میشی، رون بالشتنی، پل چی کمند بو
او سید و او سید مال من ماهور
سوز گاچشم م زلفه کرد داهول^۶
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۸)

tiye kāl ti šangoli rav kerd ve rahdan/ mo godom būs vom bede šol kerd ve
gardan// azize mine delom tiyā golūpi/ dūš dimet maynā ve sar amrū
kolūti// ar ixoy dūste xū geri bel alsemand bū/ ti miši rūn bālešti pal cī
kamand bū// avsid o avsid māl mene māhūr/ savze gāčašmom zolfe kerd
dāhūl.

چشم، از جهت سیاهی به انگور و چشم کلاع تشبيه شده است:
تیلیت انگیر سیا، سیت باغ لیمو لوونت چی تیت سهر نصیو خُم ایبو^۷
(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۷)

چشمات چی چشم کلا گرمیسری^۸ تُرنهات چی یال بدرو سیاه و شیری^۹
(Vahman & Asatrian, 1995: 37)

tiyalet angir siyāh sinat bāqe limū/ lavūnet cī tite sohr nasive xom ibū//
čašmāt cī čašme kalā garmesiri/ tornehāt cī yāle bedav siyāh o širi.

از جهت رنگ قهوه‌ای به چشم کبک:

شُشتِه کافوری و رَچَرْد و لَکِ جاز رَش بیلِن تیاس جور کوگ تاراز^{۱۰}
šošte kāfūri varčard ve lake jāz/ raš biden tiyās jūr kavge tārāz.

از نظر بزرگی و کشیدگی به بادام:

تیه کال تی بائیمی چاربون جُل ایکرد مو گلُم بوسی وُم بده دل بی دل ایکرد^{۱۱}
tiye kāl ti bāyomi čārbūne jol ikerd/ mo godom būsi vom bede del bay del
ikerd.

از نظر درخشندگی به ستاره صبح (ظله):

چشمات چی ظله روز بُرگات کهکشونه هفت تورک کُنج لوت سینت آسمونه^{۱۲}

čašmāt cī zele rūz borgāt kahkešūne/ haft tūrak konje lavet sinat āsemūne.

و از نظر پُف و پرده داشتن به چشم افعی:

چشمات چی چشم هفین، هف پوره داره^{۱۳} هر عاشِق بَزَنَه شَفَانِداره
(Vahman & Asatrian 1995: 35)

čašmāt cī čašme hafin haf pūre dāre/ har āšeqe bezane šafā nedāre.

همچنین در بیت زیر صفت برآمدگی، صفت مطلوب چشم دانسته شده است:

همه کسِ مو توئی کَد شُل تی پر^{۱۴} شَولَرَت چی آسیو هی ایخورن در
(ibid, 35)

šavlārat cī āsiyav hay ixoren der/ hame kase mo toni kad šole ti per.

۳-۳. ابرو و مژه (borg: و merzeng: مِرزِنگ)

در شعر فارسی ابرو بیشتر از حیث کج بودن و انحنا داشتن، جدا بودن و داشتن پیوستگی، توصیف و به عناصری مانند محراب، کمند، ستون، کشته، هلال عید و طاق، تشییه شده است؛ چنان‌که حافظ، ابروی خمیده معشوق را مانند کمان کوچک می‌بیند: ز چین زلف کمندت کس نیافت خلاص (حافظ، ۱۳۸۴: ۳۷)

یا رودکی ابروی معشوق را به کشته تشییه کرده است:

ابرو کشته و چین پیشانی موج
گرداب بلا غلب و چشم طوفان
(رودکی، ۱۳۷۴: ۴۸)

در اشعار عامیانه بختیاری کمتر به تصویرسازی و بیشتر به آوردن صفت برای ابرو توجه شده است و با شعر فارسی جز در حالت کج بودن، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در شعر زیر با در نظر گرفتن پنهان آسمان به عنوان سینه معشوق، هر یک از اعضای صورت معشوق، به صور فلکی تشییه شده است. ابرو مانند کهکشان است از نظر کشیدگی؛ خال کنار لب معشوق مانند مجموعه ستارگان پرورین و چشم‌ها همچون ستاره صبح گاه است. در حقیقت تشییه‌های از نوع تشییه مفروق‌اند که استفاده از این نوع تشییه، موجب خیال‌انگیزی شعر و کوشش بیشتر ذهن مخاطب برای درک رابطه بین مشبه و مشبه‌به‌ها می‌شود:

چشمات چی ظله روز بُرگات کَهْكِشونه هفت تورک گنج لَوت سینت آسِمونه^{۱۴}
čašmāt či zele rūz borgāt kahkešūne/ haft tūrak konje lavet sinat āsemūne.
همچنین از این نظر، ابرو را به شاخه رز تشییه می‌کنند:

تو زِی یاله مُ زُوواله مِیوْنِمُو رُو مرِنگات سِیزَن خَیاط بُرگات رَزِ رُو^{۱۵}
to zīyāle mo zūvāle miyūnemū rū/ merzengāt sizan xayāt borgāt raze rū.

صفت‌های به کار رفته برای ابرو نیز صفت‌های نشان‌دار هستند که نگرش سرایندگان اشعار و شنوندگان آن‌ها را درباره ابرو نشان می‌دهد؛ چنان‌که صفت مطلوب نشان‌دهنده

حالت ابرو، کجی است:

لَوْ حَقِيقِ دِنْدُونْ بِسِدْ مِيلُمْ عَنَابَه تیه کال ابرو کَج دِلْ سیت گَواَه^{۱۶}
(آسمان، ۱۳۸۰: ۴۵)

lav haqiq dendūn besed milom enāve/ tiye kāl abrū kaj, del sit kavāve.

از جنبه رنگ، سیاه بودن ابرو در فرهنگ بختیاری پذیرفته است:

چَشمِ کال و بُرگِ کال، سیرمه کال تَرشِ کرد گُر مُسلمون زاده بی، دُهلهَر کافِرِش کرد^{۱۷}
(شفیانی، ۱۳۹۵: ۱۵۷)

čašme kālo borge kāl sirme kāl tareš kerd/ kor mosalmūn zāde bi dohdar
kāfereš kerd.

و همچنین در این اشعار، صفت‌های بانمک و شیداکننده برای ابرو دیده می‌شود:

چَشمِ کال داری، بُرگا شَوخ و شَیدا چَشمِ کال داری، بُرگا شَوخ و شَیدا
(Vahman & Asatrian, 1995: 35)

čašme kāl dāri, borgā šavx o šaydā/ ēi kamūtar bāl xavni rahde be nayhā.

مژه معشوق نیز در اشعار عامیانه بختیاری مانند سوزن خیاط، باریک و بلند است:

دندونات زال و کُچیر جگر ایسُوزن مرزِنگات سِیزن خَیاط میدون دوزن^{۱۹}
dendūnat zāl o kočir jegar isūzen/ merzengāt sīzan xayāt maydūn dūzen.

۴-۳. بینی (neft: نفت)

در ادب فارسی، برای توصیف بینی معشوق، بیشترین تأکید بر صفت باریک بوده است و آن را به تیغ و قلم تشبیه کرده‌اند (حالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۷۱۴). در توصیف بینی زنان بختیاری، به ظریفی و داشتن زیورآلات اشاره شده است (دیولاوا، ۱۳۶۱: ۴۷۱) و در اشعار عامیانه بختیاری نیز مانند شعر فارسی بینی معشوق، بیشتر از نظر کوتاه یا بلندی و باریکی یا گوشت‌آلود بودن وصف شده است که در این زمینه، دو نگرش متفاوت وجود دارد: گاهی بینی به شمشاد تشبیه می‌شود که باریکی و کشیدگی آن مورد نظر است:

دوستَکم خوس ایگوهه خوس ایگریوه^{۲۰} نُفتس چی سُمشاد خَرساس ای بُلیوه

dūstakom xos igohe xos igerive/ noftes ēi šomšād xarsās ibelive.

در بیت زیر بینی معشوق به مروارید تشبیه شده است که شاعر هم وجه‌شبه و هم ادات را بیان کرده که این امر، موجب نزدیک شدن مدلول به مصدق شده است. «استفاده از وجه‌شبه و ادات روی محور همنشینی، بر توضیح عملکرد می‌افزاید و حسب آنچه نشاندارسازی همنشینی نامیدیم، اجازه می‌دهد تا مدلول به مصدق نزدیک شود» (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

قربون نُفت گُلت مِنی دریه ڈھلَر مین بِغَلَت بِه زِ کُرِیه^{۲۱}

qorbūne nofte kolet meni doriye/ dohdare min beqalet beh ze koriye.

در بیت زیر، بینی معشوق، از نظر بزرگی به بینی گوسفند نر تشبیه شده است:

تی کال نُفت نَرمیشی تیان در ایدا مِنِن تی در دادن قول و گُر ایدا^{۲۲}

ti kāl noft narmiši tiyān der idā/ mine ti der dādan qavl ve kor idā.

داشتن خال و نشان در بینی نیز از معیارهای زیبایی بوده که دیولاFWA نیز به این امر

اشاره داشته است و در اشعار عامیانه نیز دیده می‌شود:

کی دیده دو کوگ در مین یه هونه مین نُفت یکیسون داره نشونه^{۲۳}

ki dide do kavge dar mine ya hūna/ mine nofte yakisūn dāre nešūna.

۵-۳. لب و دهان (لو و دهون: laow & dehūn)

در تصاویری که از لب و دهان در شعر فارسی بهخصوص غزل ارائه شده، دهان معشوق تنگ، کوچک و رنگ آن معمولاً قرمز و می‌گون است (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۷۲). در اشعار عامیانه بختیاری نیز لب نازک، کوچک و قرمزنگ پذیرفتی است. برای ساختن تصاویر مربوط به لب و دهان به عناصر زندگی امروزی، سنگ‌ها و گیاهان توجه شده است. در تشبیه مؤکد زیر، لب را از نظر نازکی به سیگار مانند کرده‌اند و در تشبیه بلیغی به برگ بید:

تو لوهات و نازکی سیگار ولستو تو نویدی سر و م زتی سه ما توستو

عزیز مین دلم لو بلگ بیدی^{۲۴} ز صورت سوزینه‌ای ز لاش سفیدی

to lavhāt ve nāzoki segār velestū/ navaydi sar vom zani se mā tavestū// azize
mine delom lav balge bidi/ ze sūrat savzinei ze lāš safidi.

و برای نشان دادن رنگ قرمز لب و لثه، از تشبیه بلیغ و مشبه‌های عقیق و عناب

استفاده شده است:

لو حقیق، دندو صدف، بلگ مینا چادرس خوت گلی، تیات گلن، هرسات گلاون^{۲۵}
دندونات چی بسیلن، لوهات عناؤن^{۲۶}
(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۵)

lav haqiq dendū sadaf balge maynā cāderes/ qam naxori širom dūmā rūze xū
yāromes// xot goli tiyāt gole harsat golāven/ dendūnat ē besede lavhāt
enāven.

البته صفت یاسی رنگ نیز برای لب معشوق به کار رفته است:

چَكِ يَورَ تِشنی غَزالَ لوْ چِي گُلِ يَاسِ

بَخْتَ بَدَ نَمَ سَىْ جِ رِيمَ نَىْ وَرَا تَعْرِيفَ كَنْمَ وَاسَ^{۲۶}

çak yavar teşni qazäl lav cî gole yās/ baxte bad nam si çe rim niverā tarif konom vās.

و صفت به کار رفته برای دهان، تنگی است:

قَربُونِ رَه رَهَدَتِ هَمِ رَوِّنَسْمِتِ قربون هم لوها خوت دهون تنگت^{۲۷}

qorbūne rārahdanet ham rave našmet/ qrbūne ham lavhā xüt dohūne tanget.

۳-۶. چانه (کَچِه: kaâce)

در شعر فارسی بیشتر زنخدان معشوق توصیف شده است؛ چنان‌که فخرالدین اسعد گرگانی آن را از نظر گرد بودن، همچون گوی و خواجهی کرمانی از نظر رنگ سفید، مانند سیم دانسته است:

زنخدان گوی کرده زلف چوگان گهی کرده درو خوبی گل افshan

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۹۴۹: ۱۳۴۹)

از قلچ سیم می لعل فام ای صنم سیم زنخدان بیار

(خواجهی کرمانی، ۴۴۲: ۱۳۷۴)

و عطار نیز در توصیف زیبایی معشوق، زنخدان را به چاه مانند کرده که رهایی از آن برای عاشق دشوار است:

از پسته خندانش هر جا که شکر ریزی در چاه زنخدانش هر جا که نگونساری

(عطار، ۵۸۶: ۱۳۸۱)

از نظر زیبایی‌شناسی، در فرهنگ بختیاری تفاوت محسوسی با زیبایی‌شناسی چانه و زنخدان در شعر فارسی دیده می‌شود. در این فرهنگ، چانه زیبا، چانه‌ای است که در آن حال وجود داشته باشد:

گُلِ گُلو و رَهِ إِيرَنِ گُلِ خُووْسُونِهِ صَنْمِي خَالِ مِينِ كَچِهِ سَرجُو خَسُونِه^{۲۸}

gol golü ve rah iren gol xüvasüne/ sanomi xâl min kaâce sarjûxasüne.

این حال را گاهی خود افراد در چانه ایجاد می‌کردند و در برخی مواقع به صورت

طبیعی در چانه وجود داشت؛ چنان‌که در ابیات زیر به این مسئله اشاره شده است:

همِ خالو مِينِ كَچَتِ كَه دَسْتِ نِشُونِهِ رَأِيْسُو پَاكِسِ بُكْنِ كُشْتِ هَمَمُونِه

هم خالو مین کچم خدا ناهاسه^{۲۹}
 هر گُری چشیس کجه هیم یو سزا سه
 ham xālo mine kaçat ke dast nešūne/ ar ibū pākes bokon košt hamamūne//
 ham xālo mine kaçam xodā nehāse/ har kori āshmes kaje him yo sezāse.

(dendūn: دندون ۷-۳)

در شعر فارسی معمولاً دندان معشوق از حیث سفیدی و منظم بودن بیشتر وصف شده؛
 چنان‌که فخرالدین اسعد گرگانی دندان را به مروارید و فردوسی به سیم و سنایی به
 حرف سین تشبیه کرده است:

همان دندان او در خوشاب است	تنش سیم است لب یاقوت ناب است
----------------------------	------------------------------

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۴۳)

گشاده رخ و سیم دندان شدند	همه دختران شاد و خندان شدند
---------------------------	-----------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

لب چو با قامت الف ابرو چون نون دندان چو سین	خود سنایی او بود چون بنگری زیرا بر اوست
---	---

(سنایی، ۱۳۷۵: ۴۸۰)

در اشعار عامیانه بختیاری نیز دندان معشوق علاوه بر سفید بودن، کوچک باید باشد
 که برای نشان دادن این دو صفت، دندان را از نظر ریزی به برنج (تشبیه مجمل) و از
 جنبه سفیدی به مروارید (تشبیه بليغ) تشبیه کرده‌اند:

تَشْ نَاهَا مِينِ دِلْمِ تِهْكَا كَلِهْ فَنَدِي ^{۳۰}	دِنْدُونَاتِ مِلْثِ بِرْنَج، پَهَلَاتِ كَمَنْدَى
---	--

تِيهْ كَالِ آبِرُو كَجِ دِلْ سِيتِ كَوَابِه	لَوْ حَقِيقِ دِنْدُو بِسِدِ مِيلُمِ عنَابِه
---	---

(آسماند، ۱۳۸۰: ۴۵)

dendūnāt melse berenj pahlāt kamandi/ taš nāhā mine delom tehkā kale qandi// lav haqiq dendūn besed milom enābe/ tiye kāl abrū kaj del sit kavābe.

در تشبیه جمع زیر شاعر برای نشان دادن سفیدی دندان معشوق، آن را به صدف
 و شیرماهی تشبیه کرده که استفاده از دو مشبه به با یک وجه شبیه مشترک، نشان‌دهنده
 تأکید بر سفیدی دندان معشوق است:

يَهْ أَمْشُو مِهْمُونْتُمْ خَواهِي نَخَواهِي ^{۳۱}	دِنْدُونَاتِ يَا صَدَفِنِ يَا شِيرِ مَاهِي
--	--

(Vahman & Asatrian, 1995: 35)

dendūnāt yā sadafen yā šire māhi/ ya amšav mehmūnetom xāhi naxāhi.

۸-۳ صورت (ری:ri)

در شعر فارسی بیشتر از مشبه‌هایی همچون گل، ماه و خورشید، برای نشان دادن زیبایی صورت معشوق استفاده شده است (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۷۲). در اشعار عامیانه بختیاری نیز در کنار مشبه‌های ذکر شده، مشبه‌های دیگری با شیوه ارائه تازه دیده می‌شود؛ چنان‌که در تشبیه جمع زیر صورت معشوق از حیث درخشندگی به آینه و از نظر رنگ سرخ به گل تشبیه شده است:

مِینِ رِیس چِی آینه چِی گُل سُهْرِ
تشِ نِها مِینِ دِلَم دِلَم سُهْدِ^{۳۲}

mine ris ēi āine ēi gole sohre/ taš nehā mine delom delome sohde.

در نمونه زیر نیز صورت معشوق از جهت درخشندگی به گل تشبیه شده؛ اما توصیف براق بودن چهره معشوق پای آتش هیزم (مشبه مرکب) که نشان‌دهنده تاثیر رنگ اقلیمی بر تصویر است، آن را نو و لذت‌بخش کرده است. همچنین در مصراج دوم، تشبیه به صورت تفضیل، یعنی برتری صورت بر ماه، بیان شده که این امر توصیف مبالغه‌آمیز تصویر را به همراه داشته است:

گُلِ رِیتِ بِرجِ ایزِنِه پَا تَشِ هِیوَ
مهِنِ دَرَوَدَرِ ایکُنِ کَوْگُونِ لِیوَ^{۳۳}

gole rit berê izene pâ taše hiva/ mahene darvedar ikone kavgûne liva.

در نمونه‌های زیر نیز صورت معشوق از نظر فراخی همچون آسمان است و برای نشان دادن لطافت، آن را به گل تشبیه کرده، زیبایی‌اش را با تشبیه کردن به ماه نشان داده‌اند و از نظر رنگ، صورت سبزینه بیشتر پذیرفتی است:

آسموو جا صورتِت، ستاره خالت
.....^{۳۴}

عزیزِ مِینِ دِلَم لو بلگِ بیدی زِ صورت سَوزینه‌ای زِ لاش سَفیدی
عروس خانم، عروس خانم تا گلِ الْمَاسِ نَيَارِن روی ماهِت واژ نَكْنَ

āsemū jā sūratet setāre xālet/.....// azize mine delom lav balge bidi/
ze sūrat savzinei ze lāš safidi// arūs xānom! arūs xānom! tā tari to nāz
bokon/ tā gole almās nayāren, rūye māhete vāz nakon.

۹-۴. گردن (تِشنی: tešni)

در شعر فارسی گردن معشوق باید بلند و سفید باشد که از این نظر، آن را به امور مختلف تشبیه کرده‌اند؛ چنان‌که نظامی آن را به گردن آهو و مروارید مانند کرده است:

نهاده گردن آهو، گردنش را	به آب چشم شسته دامنش را
ز گوش و گردنش لولو خروشان	که رحمت بر چنان لولو فروشان

(نظامی، ۱۳۸۷: ۵۱)

در فرهنگ بختیاری نیز برای گردن معشوق این دو صفت به کار رفته؛ چنان‌که در ایيات زیر، از جهت باریکی، بلندی و سفیدی، به ترتیب به نی، گردن آهو و برف تشبیه شده است:

آی گُلم وا کَس نَگوی و خوم گِرونِه ^{۳۵}	گردنِت اسپید بُلند چو غَيْرَونِه
تِشنی گُل زال و مَلُوس چِي بَرَفِ كِينو	آر تَرِي جورس بُكُن دوستِ مو نِبيو
تِيه کال تِشنی غزال چه با مرامِي	بَگُوز جوُنم عَزِيز تَرِي سو هر دو تِيامِي

ay golom vā kas nagoy ve xom gerūne/ gardanet esbid boland ēū qayzerūne//
tešni gol zālo malūs ēi barfe kaynū/ ar tari jūres bokon, dūste mo nibū//
tiye kāl tešni qazāl ēe bā marāmi/ bego ze jūnom aziztari sū har do
tiyāmi.

گفتنی است که مشبه‌های انتخاب شده برای توصیف پیکر معشوق در فرهنگ بختیاری، نشان‌دهنده باورهای قومی، در مورد مسائل مختلف هستند و جز شباهت، شاعران در انتخاب مشبه‌ها به این امر نیز توجه داشته‌اند. «اهل زبان بر مبنای تجربیات و فرهنگ خود، از باورهای قومی ویژه‌ای برخوردارند که مبنی بر علم یا استدلال‌های منطقی نیست؛ ولی همین الگوهای شناختی خود را بر مفاهیم زبانی تحمیل می‌کنند» (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۷۱).

۱۰-۴. کمر(کَد: kad)

در شعر فارسی کمر معشوق از نظر باریکی معمولاً بیشتر توصیف و به مو تشبیه شده است؛ چنان‌که در این زمینه سلمان ساوجی و حافظ سروده‌اند:

ز موی فرق تا میان، فرقی نباشد در میان	باریک بینی هردو را، چون باز بینی مو به مو
(سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۲۶۵)	(سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۲۶۵)

موی است آن میان و ندانم که آن چه موس	هیچ است آن دهان و نبینم از او نشان
(حافظ، ۱۳۸۴: ۸۳)	(حافظ، ۱۳۸۴: ۸۳)

در اشعار عامیانه بختیاری، جز باریکی، به صفت‌های دیگر نیز توجه شده؛ چنان‌که کمر معشوق از جهت انعطاف به فنر تشبیه شده است و از نظر باریکی و صافی به فشنگ. همچنین صفت «کشیده» از صفت‌های مطلوب برای کمر معشوق در فرهنگ بختیاری است:

گَلْمَ چَيْ فِنَرْ هَرْ دَمْ جَمْ إِبِيو زَيْ كَدوْمَ لَوْ خَنْدِهْ دَا كَمَرْ فِشَنْگِي كَشْتَمْ كَدْ شَلَى چَهْ كَنْ وَاسْ ^{۳۶}	هَمْتَنْ رَاضِيْ كَرْدَهْ مَرْ زَسْ كَمْ إِبِيو مَرْ نَوْيَ كَاغْذَ سَفِيدَ خَلَمْ رَنْكِي بُو چَوِيلْ بُو كَلوْسَ بُو رِيوَسْ
--	--

kade golom êi fenar har dam jam ibû/ hamane râzi kerde mar zes kam ibû//
 mar navi kâqaz safid xelame rangi/ zay kadom lav xande dâ kamar
 feşangi// bû çavil bû kelavs bû rivâs/ koštome kad şoli êe konom vâs.

(قد: qad) ۱۱-۳. قامت

قد در ایران باستان، بلند و چهارشانه، در روزگار ساسانی متوسط و پس از اسلام متمايل به کوتاهی است؛ هرچند آن را به سرو بلند تشبیه کرده‌اند (آقابابی خوزانی، ۱۳۹۰: ۱۵). زنان بختیاری بیشتر به بلند بودن و داشتن تنۀ بلند توصیف شده‌اند (کجباو و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۳)؛ اما صفت‌های به کار رفته برای قامت معشوق، در اشعار عامیانه، متفاوت و متضاد هستند. گاهی صفت بلند به کار رفته است:

بِرِويِن دَامِ بِگوين يَكِيت نَمِرِدِهٔ
 bervin dâme begoyen yakin namorde/ tiye kâl bâlâ bolond delese borde.

و در برخی مواقع، به صفت کوتاه اشاره شده است:

گَرِدِلِ هيِردِ مِلُو مِيشِ كُهِي رَنْگِ چَهْ كَرْدِي سَيْ خُدَا سَرَتْ كُنِنْ جَنْگِ^{۳۸}
 gerdele hirde melû miše kohi rang/ êe kerdi si xodâ saret konen jang.

این امر نشان‌دهنده این مسئله است که در فرهنگ بختیاری هم قامت بلند و هم

قامت کوتاه و چاق، پستدیده است؛ چنان‌که در بیت زیر دیده می‌شود:

زال بلند و سوز خِپل هر دو دِدوهِنِ حَسِيدِي وا يَكِ اي كُنِنِ اي گُوئِ هَوَوِ هِنِ^{۳۹}
 zâle bolond o savze xepel har do dedûhen/ hasidi vä yak ikonen igoy havûhen.

۱۲-۳. دست و پنجه

از دیگر اعضای پیکر معشوق که شاعران به وصف آن پرداخته‌اند، دست است. در شعر فارسی نرمی و سفیدی، دو صفت مهم آن هستند؛ چنان‌که کسایی، دست را به عاج از نظر سفیدی و از نظر نرمی به پوست قاقم تشبیه کرده است:

دستش از پرده برون آمد چون عاج سپید	گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه
چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه	پشت دستش به مثل چون شکم قاقم نرم
(کسایی، ۱۳۶۸: ۸۹)	

در اشعار عامیانه بختیاری، انگشت‌های معشوق مانند نی قلیون و بلور، کشیده و باریک هستند. همچنین مثل استخوان کرکس، باریک و سفید و مانند ساقه نرگس باریک‌اند:

دُهَدَرْ والى ولايت شهربانو نوميته	پنجه‌هات چى ئىين قىليوو، مرواري دىندونىته
شُلِيلِ گردن بُلندَ درگشت سوسن مال	پنج پنچس چى خاو دال وئنسون گردن يار
باريكي پنجه دست چى قاوِ نرگس	أَرْ بشوري لاشُمه نى پيسه هرگىز
به خُربونِ دو آنگستِ بُلورت	كَه هَر دَم ايُكِنْ تيمار رويت ^{۴۰}
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۹۰)	

dohdare vâli velâyat şahrbânū nomete/ panjehât ëi nayne qelyü mervâri dendünete// şolayle gardan bolond dargašt süsane mäl/ panj panjase ëi xâve dâl vansûne gardane yâr// bâriki panje dast ëi qâve narges / ar besüri lâshome nipise hargez// be xorbûne do angoste bolüret/ ke har dam ikonen timâre rûyet.

۱۳-۳. پا

در شعر فارسی، تصاویر چندانی برای پای معشوق ساخته نشده و بیشترین تصاویر مربوط به ساق است که معمولاً آن را به سیم و نقره تشبیه کرده‌اند؛ چنان‌که در شعر حافظ و مولوی دیده می‌شود:

در تتق سینه عشاق تو	ماه رخان قند لب سیم ساق
(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۹۱)	

دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود	رشته تسبیح اگر بگستت معدورم بدار
(حافظ، ۱۳۸۴: ۲۸۰)	

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبدهوند و همکار

یا صفت‌های کلی‌ای برای آن به کار رفته است؛ مانند فتنه‌انگیز در بیت زیر از سعدی:

چه دل‌ها بردي ای ساقی به ساق فتنه‌انگیزت دریغا بوسه چندی بر زنخدان دلاویزت
(سعدی، ۱۳۹۴: ۴۳۸)

در اشعار عامیانه بختیاری بسامد توصیف پای معشوق بسیار زیاد است. پای معشوق باید نازک و ظریف باشد مانند پای میش کوهی:

دوستگم تَر و تُنگ میشِ کُوهی پا پا و شتا نینهی وشت نیگرِه جا^{۴۱}

dūstakom tar o tonok miše kohi pā/ pā ve vaštā nanehi vašt nigere jā.

از نظر سفیدی و چاقی مانند قند است:

دِندونات مِلث بِرنج، پهلاط گَمندی تَش ناهما مینِ دُلم نهکا گَله قندی^{۴۲}
dendūnāt melse berenj pahlāt kamandi/ taš nāhā mine delom tehkā kale qandi.

همچنین باید دارای خال سبز و سفید باشد:

ورَكْشى شَولار زى و اوِ دِهنو خال سَوز، تِكِ سَفِيد و حَلَكَنِ نو^{۴۳}
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۶)

varkaşı şavlär zay ve ave dehnū/ xāle savzo teke safid o halkane nū.

و صفت برای پشت پا، گوشت‌آلود است:

آرِبِینی کَم گُوُم کَم گَفت و لُقْتم هاچِقَه کَد باریکِ پَس پا گُلْقُتم^{۴۴}
ar ibini kam gohom kam goft o loftom/ hācoqe kad bārik pas bā koloftom.
ران معشوق نیز از حیث گوشت‌آلود بودن و چاقی مانند بالش و تپانچه است:
آرِیخُوی دوست خُو گِری بِل آصِمَنَد بُو تَى میشی رُون بالشَتی پلا گَمند بُو^{۴۵}
جُفتِ رونات چَى تَپونچَه جَوَهْرِيَه چال نافِت مَر پِيالَه او خوريه
ar ixoy dūste xū geri bel alsemand bū/ ti miši rūn bālešti palā kamand bū//
jofte rūnāt cī tapūnē javhariye/ cāle nāfet mar piyāle av xoriyē.

۱۴-۳. ناف

در شعر فارسی ناف معشوق بسیار کم توصیف شده و بیشتر ناف در ترکیب‌های کنایی مانند ناف چیزی یا ناف بریدن به کار رفته است. در اشعار بختیاری، صفت گود و سفید

بودن را برای ناف معشوق به کار برد و از این نظر آن را به پیاله و کاسه از جنس نقره تشبيه کرده‌اند:

چال نافت مَر پِياله او خوريه^{۴۶}
نافس چى جُمْ نُرقه، پُرس او آناره
(Vahman & Asatrian, 1995: 42)

jofte rūnāt ī tapūnē javhariye/ ēale nāfet mar piyāle av xorīye/ besede gūve telā nāvande be dāre/ nāfes ī jome norqe pores av anāre.

۱۵-۳. رنگ بدن

در اشعار عامیانه بختیاری، مانند شعر فارسی، برای رنگ بدن معشوق، دو صفت سفید و سبزینه به کار رفته است که از نظر سفیدی و نرمی، معشوق را به کرم و پنیر و از نظر سبزینه بودن به رازیانه مانند کرده‌اند:

سفیدی ملثِ كِرم نَرمِتَنِيرِي ز تریاک گِرون تَری نَرخ مَالمیرِي
سَوْزِينَه رَازُونَه رَنَگ شِرِينَ بَيِّنَگ خَواستُم بُكْم بَيُو دوستَ أُويْم زُؤُمَ آوي گِنَگ^{۴۷}
safidi melse kerem narmi paniri/ ze teryāk gerūntari nerxe mālemiri//
savzine rāzūne rang šerine bidong/ xāstom bogom biyav dūst avim
zūnom avay gong.^{۴۸}

۴. نتیجه

در این پژوهش، تصاویر و توصیفات پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و همچنین در مقایسه با شعر فارسی بررسی شده است. برای تصویرسازی از پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، بیشتر از تشبيه و علاوه بر تشبيه بلیغ، از تشبيه مفرد، مقید، محسوس به محسوس، مفصل یا مجمل و در انتخاب مشبه‌ها از اسم‌های خاص یا نوع استفاده شده است. از آنجا که هدف سرایندگان اشعار، ملموس کردن مشبه برای خوانندگان بود، بیشتر این نوع تشبيهات را به کار بردند.

تصویرها و صفات‌های مربوط به پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، بدین گونه‌اند: موی به چویل (یکی یکی بودن)؛ لف به موی جلوی سر گوسفنده دو ساله، قوچ جنگی و چویل (ریخته بودن جلوی سر، بوی خوب و پیچ و تاب داشتن)؛ طره‌ها

به یال اسب (بلند، آشفته و سیاه بودن)، و موی پشت سر به شمشاد، شاخه رز، یال، رشتن و رکاب (بلند، رنگ سیاه و بور و خمیدگی) تشبیه شده‌اند. چشم معشوق از نظر بزرگی، رنگ سیاه و قهوه‌ای، کشیدگی، درخشندگی، پف داشتن و خطروناکی همچون چشم گاو، گاو سه‌ساله، چشم کبک، لامپ، بadam، ستاره صبح، انگور سیاه و چشم افعی است. از کهکشان، شاخه رز و سوزن خیاطی، به عنوان مشبه به برای ابرو و مژه معشوق استفاده شده و صفت‌های مطلوب آن‌ها، کشیدگی، کجی، رنگ سیاه، بانمک، شیداکننده، بلندی و باریکی است. بینی معشوق همچون شمشاد، مروارید و بینی گوسفند نر، باریک، بلند، کوتاه و بزرگ است. لب و دهان باید نازک، به رنگ قرمز و یاسی و تنگ باشد مانند سیگار، برگ بید، عقیق، عناب و گل یاس. مهم‌ترین خصوصیت چانه، داشتن حال است. دندان از نظر سفیدی و کوچک بودن به برنج، مروارید، صدف و شیرماهی تشبیه شده است. مشبه به‌های صورت، آینه، گل، گل سرخ، آسمان و ماه و صفت‌های مطلوب آن، درخشندگی، رنگ سرخ یا سبز، گشادگی، لطافت و زیبا هستند. برای نشان دادن حالت‌های مطلوب گردن، از حیث باریکی، بلندی و سفیدی آن را به نی، گردن آهو و برف تشبیه کرده‌اند. کمر نیز باید انعطاف داشته و کشیده و باریک باشد که فنر و فشنگ این صفت‌ها را مجسم و ملموس کرده‌اند. قامت کوتاه چاق و بلند باریک معشوق، هر دو مورد پسند است. در اشعار عامیانه بختیاری، پنجه معشوق، کشیده، باریک و سفید، مانند نی قلیون، بلور، استخوان کرکس و ساقه نرگس؛ پایش نازک، سفید و گوشت‌آلود مانند پای میش کوهی، قند و اسلحه (پیانچه)؛ نافش مانند کاسه، گود و رنگ بدنش سفید یا سبزینه مثل کرم و رازیانه است.

مهم‌ترین عناصر برای تصویرسازی از پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، علاوه بر عناصر مربوط به زندگی روزمره، عبارت‌اند از: حیوانات، گیاهان و صورفلکی. زندگی بختیاری‌ها وابسته به کوچ‌نشینی و دامداری است و در کنار این امر، برخی به کشاورزی نیز می‌پردازند که برای انجام این دو شغل، بسیار وابسته به آسمان و صور فلکی بوده و هستند. بنابراین، بیشتر از این عناصر برای تصویرسازی‌ها استفاده کرده‌اند که این امر سبب شده است رنگ اقلیمی تصاویر زیاد و حتی بسیار متفاوت با شعر فارسی باشد.

هم در زمینه توصیفات و هم در زمینه تصویرها، تشابهات و تفاوت‌هایی بین شعر فارسی و اشعار عامیانه دیده می‌شود که تشابهات بیشتر در زمینه نوع صفت‌های به کار رفته برای پیکر معشوق؛ اما تفاوت‌ها بیشتر در نوع تصویرسازی‌هاست که این امر می‌تواند متأثر از تأثیر محیط زندگی بر نوع نگرش سرایندگان در اشعار عامیانه بختیاری باشد. آنان بر مبنای تجربیات خود، به باورهای رسیده‌اند و الگوهای شناختی به دست آورده که آن را بر مفاهیم زبانی تحمیل کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مانند گیاه چویل منطقه مافرو موهایش یکی است و مرا مانند پلنگ شبر و شکاری کرد.
۲. زلف‌هایش مانند زلف گوسفند دوساله روی پیشانی اش است و امسال مانند خرم‌سلطان دیگران را نابود کرد. زلف‌هایش مانند قوچ جنگی بر سر چشمایش هستند و من آل به این زیبایی ندیده‌ام. زلفت مانند چویل پیچ و تاب دارد و لبانت مانند شکر و سینهات باغ نعناع است.
۳. بگذار باران در منطقه چلوار ببارد و زلف را بر گردن یار خیس کند.
۴. طره‌ها را بالا برد و زنگوله گهواره را تکان داد. طره‌هایش مانند یال اسب پریشان بودند. چشم‌هایش مانند چشم کلاع گرم‌سیری هستند و طره‌هایش مانند یال اسب، سیاه و شیری.
۵. لب نازک، بینی مانند بینی نرمیش و دندان مانند برنج است. معشوق دارای موی سرخ‌رنگ مجعد، آتش به جانب زد.
۶. معشوق چشم‌سیاه دارای چشم همچون چشم گاو سه‌ساله، قصد رفتن کرد. من گفتم بوسه‌ای بده، گردنش را شُل کرد. عزیز دل من، معشوق دارای چشم همچون لامپ. دیروز پوشش مینا داشتی، امروز لباس عزا. اگر می‌خواهی معشوقت خوب باشد، بگذار نژاده باشد و دارای ویژگی‌های چشم می‌شی، ران بالشی و موی بافته پشت سر مانند کمند. معشوق سبزینه دارای چشم همچون چشم گاو، زلف را خمیده و پایین آورده است. موهای بافتۀ معشوق از جهت داشتن رنگ بور و بلند بودن، مانند پشم رسیده و رنگ‌شده است. معشوق با همه خوش صحبت است؛ اما با من (عاشق) می‌جنگد. موهای بافتۀ معشوق مانند حلقة رکاب و مینایش مانند زین و برگ اسب است. قربان آن جوانی شوم که در آن می‌نشینند.
۷. چشم‌هایت انگور سیاه، سینهات باغ لیمو، لبهایت بهره خودم می‌شوند.
۸. چشمات مانند چشم‌های کلاع گرم‌سیر و طره‌هایت مانند یال اسب سیاه و صاف هستند.
۹. معشوق همچون کافور روی شاخه درخت جاز رفت. چشم‌هایش قهوه‌ای بودند مانند کبک منطقه تاراز.
۱۰. چشم سیاه چشم بادامی بر اسب و قاطرها جُل می‌گذاشت. من گفتم بوسه‌ای بده که دودل بود.

۱۱. چشم‌هایت مانند ستارهٔ صبح گاهی، ابرو‌هایت مانند کهکشان، مجموعهٔ ستارگان پرورین کنار لب و آسمان نیز سینه‌ات است.
۱۲. چشم‌هایت مانند چشم اژدها هفت لایه دارد. هر عاشقی را نیش بزنند، درمان ندارد.
۱۳. شلوارهایت مانند آسیاب به هم پیچ می‌خوردند. عزیزترین شخص برای من تو هستی، کمر شل چشم برآمد.
۱۴. تکرار.
۱۵. تو این طرف و من آن طرف رود هستم. مژه‌هایت مانند سوزن خیاط و ابرو‌هایت مانند شاخه رز.
۱۶. لب مانند عقیق، دندان مانند مروارید، لثه مانند عناب، چشم سیاه ابرو کج، دل برای تو سوخته است.
۱۷. چشم سیاه ابرو سیاه و سورمه سیاه‌ترش کرد. پسر مسلمان‌زاده بود، دختر او را کافر کرد.
۱۸. چشم‌ها سیاه و ابروها زیبا و شیدا، مانند کوتوله بال زخمی وارد نی‌ها شد.
۱۹. دندان‌هایت سفید و کوچک آتش به جگر می‌زنند و مژه‌هایت مانند سوزن خیاط هستند
۲۰. معشوقم خودش می‌گوید و خودش گریه می‌کند. بینی‌اش مانند شمشاد و اشک‌هایش درخشند است.
۲۱. قربان بینی کوچکت که مانند مروارید است. دختر در آغوشت بهتر از پسر است.
۲۲. چشم‌سیاه بینی‌نرمیشی چشم‌هایش را می‌چرخاند و در چرخاندن چشم‌ها، با عاشق قرار می‌گذاشت.
۲۳. چه کسی دیده دو کبک در یک خانه باشند که در بینی یکی‌شان نشانه هم باشد.
۲۴. لب‌هایت به نازکی سیگار وینستون. سه ماه تابستان به دیدار من نیامدی. عزیز من لب برگ بیدی. صورت سبزیه و بدنت سفید است.
۲۵. لب عقیق دندان صدف برگ مینا چادرش. شیر من دمامد، غصه مخور روز خوب عروس را می‌آورم. خودت گل، چشم‌هایت گل و اشک‌هایت گلاب هستند. دندان‌هایت مانند مروارید و لب‌هایت عناب‌اند.
۲۶. موها به یک سمت، گردن مانند آهو، لب مانند گل یاس. بخت بد نمی‌دانم چرا برای صحبت کردن با او شرمناک هستم.
۲۷. قربان راه رفتن زیایت. قربان همان لب‌های خوب و دهان تنگ.
۲۸. گل‌ها (زیبارویان) راه می‌رونند گل (معشوق) خوب‌ترینشان است. صنمی خال در چانه، سردسته آنان است.
۲۹. خال در چانه‌ات دست‌نشان است. اگر می‌شود آن را پاک کن که ما را گشت. خال در چانه‌ام آفریده خداوند است هر پسری چشم نپاک، سزايش این است.

۳۰. دندان‌هایت مانند برج و موهای بافته پشت سر مانند کمند، ساق پای همچون قند، آتش به جانم زد (بیت دوم در شماره ۱۷ معنی شده است).
۳۱. دندان‌هایت یا صدف یا شیرماهی هستند. در هر صورت امشب مهمانت هستم.
۳۲. صورتش مانند آینه و گل سرخ، آتش در دلم انداخت و دلم را سوزاند.
۳۳. گل صورت پای آتش هیزم می‌درخشد، ماه را بیچاره کرد و کبکها را دیوانه.
۳۴. آسمان به جای صورت و ستاره خالت (بیت دوم در شماره ۲۵ معنا شد).
۳۵. عروس خانم عروس خانم تا می‌توانی ناز کن. تا گل الماس نیاورند روی ماه‌گونت را باز نکن.
۳۶. کمر گل من مانند فنر انعطاف دارد. همه را راضی کرد مگر چیزی از او کم می‌شود. مگر کاغذ سفید و قلم رنگی نبود. از کنارم رد شد و لبخندی زد، معشوق کمر همچون فشنگ. بوی گیاه چویل، کلوس و ریواس، کمر شلی مرا کشته است، با او چه کار می‌توانم بکنم.
۳۷. بروید و به مادرم بگویید تک‌فرزندت نمرده، بلکه چشم‌سیاه، بلندقاامت، دلش را برده است.
۳۸. کوتاه قد کوچک، مانند میش کوهی، برای خدا چه کردی که برای رسیدن به تو جنگ می‌کنند.
۳۹. سفید بلند قد و کوتاه سبزینه هر دو خواهر هستند. به هم مانند دو هوو حسودی می‌کنند.
۴۰. دختر حاکم ولایتی، شهربانو نامت است. پنجه‌هایت مانند نی قلیون و دندان‌هایت مانند مروارید هستند. معشوق گردن‌کشیده به منطقه سوسن‌مال رفت. اگر او جسد مرا بشوید، هرگز پوشیده نمی‌شود. معشوق دارای پنجه همچون ساق نرگس، اگر جسد مرا بشوید، هرگز نمی‌پوسد. به قربان دو انگشت بلورینت که هر دم بر صورت کشیده می‌شوند.
۴۱. معشوقم نازک و پاهایش مانند پای میش کوهی است. در شنزار پای نگذار که شن از زیر پایت می‌رود.
۴۲. تکراری.
۴۳. شلوار را بالا زد و وارد آب دهنو شد. خال سبز و ساق سفید و حلقة نو بر آن بود.
۴۴. اگر می‌بینی کم سخن می‌گوییم، کم گو هستم. عاشق کمر باریک ساق گوشت‌آلدم.
۴۵. ران‌هایت مانه اسلحه هستند و گودی نافت مانند کاسه آب‌خواری.
۴۶. مروارید گوی طلا به گردن دارد. نافش مانند کاسه نقرینه پر از آب انار است.
۴۷. سفیدی‌ات مانند کرم و از حیث نرمی مانند پنیر هستی. از تریاک گران‌تر هستی و به نرخ منطقه ایذه هستی. سبزینه مانده رازیانه‌ای. شیرین کم‌سخن. می‌خواستم بگوییم بیا با هم دوست شویم، زبانم لال شد.
۴۸. اسامی افرادی که راوی اشعار عامیانه در این پژوهش بودند، به ترتیب الفبایی عبارت‌اند از: میرزا اسدی شیخ رباط، ۶۹ ساله از بازفت (از توابع شهرستان کوهرنگ)؛ جلی بهمنی، ۴۷ ساله از بازفت؛ عبده‌قلی شهبازی، ۶۷ ساله از شهرستان اندیکا؛ خزعل مهری بابادی، ۷۲ ساله از شهرستان لالی؛ کبوتر کریمی، ۵۸ ساله از شهرستان مسجدسلیمان.

منابع

- آسمند، علی (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات در قوم بختیاری*. اصفهان: شهسواری.
- آقابابایی خوزانی، زهرا (۱۳۹۰). «نشانه‌های زیبایی پیکرین در ادب پارسی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. س. ۲. ش. ۱. صص ۱-۱۹.
- بیشوب، ایزابل (۱۳۷۵). *از بیستون تا زردکوه بختیاری*. ترجمه مهراب امیری. تهران: آنzan.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴). در سایه آفتاب: *شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*. تهران: سخن.
- جهانمرد، محبوبه و همکاران (۱۳۹۶). «اشتراکات زیبایی‌شناسی و مضمون پردازی زلف معشوق در شعر فارسی و عرب». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د. ۵. ش. ۳. صص ۹۷-۱۲۶.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۴). *دیوان غزلیات حافظ*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفحی علیشاہ.
- حمیدیان، سعید و زهرا آقابابایی (۱۳۸۷). «بررسی نشانه‌های نامتعارف زیبایی در ادب فارسی». *زیان و ادب*. ش. ۳۷. صص ۴۹-۸۱.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۵). «زیبایی کمال مطلوب زن در فرهنگ ایران». *ایران‌شناسی*. س. ۸. ش. ۲۲. صص ۷۰۳-۷۱۶.
- خواجوی کرمانی، ابوالعطاء کمال‌الدین محمود (۱۳۷۴). *دیوان کامل*. به کوشش سعید قاضی. تهران: بهزاد.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵). *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*. ترجمه علی محمد فرهوشی. تهران: امیرکبیر.
- دیولافو، ژان (۱۳۵۵). *سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستانی شوش* ۱۱۱۴-۱۱۱۶. ترجمه ایرج فرهوشی. تهران: دانشگاه تهران.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۹). *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- رضایی، حمید و ابراهیم ظاهری (۱۳۹۲). «تصویر زن در قصه‌های عامیانه فرهنگ بختیاری». *زن در فرهنگ و هنر*. د. ۵. ش. ۲. صص ۲۳۹-۲۶۰.
- رودکی، ابوعبدالله جعفر (۱۳۷۴). *دیوان*. شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه. تهران: توس.

- ژوکوفسکی، والتین الکسیویچ (۱۳۹۶). مواردی برای مطالعه گریش بختیاری. ترجمه مریم شفقی و مهدی دادرس. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- سعدی، مشرف الدین مصلح (۱۳۹۴). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. قم: آوای شمال.
- سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین (۱۳۳۶). غزلیات سلمان ساوجی. به اهتمام منصور مشقی. تهران: انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفحه علیشا.
- سنایی، ابوالمجد مجدد (۱۳۷۵). دیوان حکیم سنایی غزنوی. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.
- شفیانی، منوچهر (۱۳۹۶). فرهنگ عامه بختیاری. به کوشش محسن حیدری. تهران: تمtí.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹). صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بالagt در اسلام و ایران. تهران: آگه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰). بیان. تهران: فردوس.
- صفری، جهانگیر و ابراهیم ظاهری (۱۳۸۸). «بررسی ترانه‌های کار در عشایر بختیاری». فرهنگ مردم، س. ۸ ش. ۳۱ و ۳۲. صص ۱۶۹-۱۸۳.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). از زبان‌شناسی به ادبیات. ج ۲: شعر. تهران: سوره مهر.
- (۱۳۹۲). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره مهر.
- عطار، شیخ فرید الدین محمد (۱۳۸۱). دیوان عطار نیشابوری. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- غلامی، حمیده و مهدی رضایی (۱۳۹۲). «مشبه‌های و تصاویر چهره معشوق در شعر شاعران زن معاصر». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). س. ۶ ش. ۶. صص ۳۵۳-۳۶۸.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۲). سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
- (۱۳۸۶). بلاغت تصویر. تهران: سخن.
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۴۹). ویس و رامین. تصحیح ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی. مجلد سوم. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبدالوند و همکار

- قوام، ابوالقاسم و ثمین اسپرغم (۱۳۹۴). «بررسی استعاره‌های عشق و معشوق در دویتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره شناختی». کهندانمه ادب پارسی. س. ۶. ش. ۳.

صفحه ۲۶-۱

- قنبری عدیوی، عباس (۱۳۹۱). فولکلور مردم بختیاری. شهرکرد: نیوشہ.

- کجبا، علی‌اکبر (۱۳۹۲). (نقش و جایگاه زن در ایل بختیاری در دوره قاجار از دیدگاه سیاحان اروپایی ۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ق/ ۱۷۹۶ تا ۱۹۲۵م). پژوهش‌های تاریخی. س. ۵. ش. ۴.

صفحه ۳۹-۵۴

- کسایی مروزی، مجدد الدین ابوالحسن (۱۳۶۸). دیوان کسایی مروزی. به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: توسعه.

- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۴). دیوان کامل شمس تبریزی. مقدمه و شرح حال از جلال الدین همایی. تهران: بدرقه جاویدان.

- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸). خسرو و شیرین. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

- Vahman fereydun, Asatrian, Garnik (1995). *Poetry of the Baxtiāris: Love Poems, Wedding Songs. Lullabies, Laments*, Denmark: munksgaard eport and subscription service.

The Images and description of beloved in Bakhtiari's folk poems

Ibrahim Zaheri Abdeh Vand¹ * Rouh Allah Karimi Nouraldin Vand²

1. Assistant professor of Persian language and literature – Shahre-Kord University.
2. Ph.D. candidate in Persian language and literature- Payame Nour University.

Received: 22/12/2018

Accepted: 18/02/2019

Abstract

The image and description of the image of beloved is one of the most important issues in Persian and folk poetry. Images and testimonies help both draw objectively the beloved body and the attitude of the poet, as well as the general attitude of the society and culture in which the poet lives. The purpose of this research is to examine the images and descriptions of the beloved body in Bakhtiari's folk poems by comparing them to the image of beloved in Persian poetry to answer the following questions: What elements are used to describe the beloved body and what are the adjectives that show the differences and similarities with Persian poetry in this area? The results of the research showed that, in Bakhtiari folk poems, the images look more like typographic characters (sensory, sensory, singular to singular and detailed), and that the names of this type are different. The poets used this type of comparisons in which the signified is much closer to the referent. Bakhtiari's life is based on nomadism, alongside agriculture and, to this end they rely more on the sky and constellation. A greater number of these elements is therefore used to illustrate the climatic color of the images which is very high. Compared to Persian poetry, there are differences and similarities that are more similar in terms of descriptions and differences in the field of imagery.

Keywords: Imagery; description; beloved body; Bakhtiari folk poem; Persian poetry.

*Corresponding Author's E-mail: zaheri@sku.ac.ir